

مقاله حاضر بررسی دلایل نقلی مشروعیت الهی امام در کلام شیعی بر اساس حدیث متواتر غدیر است.

حکده

بر اساس دلالت حدیث غدیر، کلمه مولی در حدیث، به معنای اولی به تصرف بوده و بر اساس نزول آیه تبلیغ و محتوای دستوری آن، دلالت بر ابلاغ پیام الهی دارد که در صورت عدم ابلاغ، رسانش ناقص خواهد ماند و با ابلاغ امامت امیرالمؤمنین(ع)، آیه اکمال نازل شده و بر اساس محتوای آیه، دین کامل، نعمت تمام و خداوند هم به آن دین راضی شده است و این& که همه آن افعال، همراه با ضمایر متکلم از جانب خداوند نازل شده می&توان دریافت که مشروعیت مقام امام و نصب امیرالمؤمنین(ع) از جانب خداوند می&باشد و پیامبر اکرم(ص) هم بر اساس وظیفه&ای که داشتند، این مسأله را به همگان اعلام نمودند.

نظام امامت، کلام نقلی، مشروعیت سیاسی، حدیث غدیر

مقدمه

بحث امامت از جمله مباحثی است که از آغاز بعثت پیامبر اکرم(ص) شروع و همچنان ادامه دارد و باعث به وجود آمدن فرقه‌های مختلف در اسلام گردیده است. در مباحث مختلف آن از جمله «امام و نصب امام»؛ «امام و ویژگی»؛ «امام و راه»؛ «امام و تعیین امام»؛ «موضع گیری های متفاوتی از طرف بزرگان اهل سنت و بزرگان امامیه صورت گرفته و اختلافات عمیقی میان آنها وجود دارد که هر کدام از این دو گروه، اختلافات را براساس مبنا و چارچوب های کلامی خود دنبال می‌نمایند.

از آنجا که پیامبر اکرم(ص) خاتم پیامبران الهی هستند و بعد از ایشان هیچ پیامبری از طرف خداوند برای هدایت مردم مبعوث نشده است، دین اسلام خاتم ادیان می‌باشد و تا روز قیامت پابر جا خواهد بود. لذا بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) باید فردی به عنوان جانشین تعیین شود تا ادامه‌دهنده راه ایشان، هادی و مبلغ و مبین دین باشد.

البته کتاب های فراوانی در دفاع از عقاید امامیه به رشته تحریر در آمده، اما تبیین آیات و روایات موجود در باب خلافت بلافضل و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین(ع) بیشترین مباحث این کتب را شامل می شود و کمتر به این مسأله که نصب امام، الهی می باشد و نه مردمی، پرداخته شده است. حال در این پژوهش، با توجه به حدیث غدیر - البته پس از بررسی سندی و محتوایی این حدیث - وجوه دلالت این حدیث شریف بر مشروعیت الهی امامت از طریق جعل و نصب امام مورد بررسی قرار گرفته و تبیین می شود.

مفهوم & lrm; شناسی

«مشروع»؛ از ریشه شرع، بر وزن مفعول؛ یعنی آنچه که موافق شرع باشد، چیزی که طبق شرع جایز باشد (معین، 1360، ج3، ص4144). صاحب «العین»؛ می نویسد: «شرع به فتح شین، به جایی که آب وارد می‌شود را گویند و «مشروع الماء»؛ یعنی محلی که به آسانی بتوان از آن آب نوشید و شریعت، چیز است که خداوند در امر دین برای بندگان در نظر گرفته است» (خلیل بن احمد، 1410ق، ج1، ص252).

نویسنده کتاب «معجم مقاییس»؛ ذیل واژه شرع می نویسد: «چیزی که در امتداد خود آغاز می شود همانند مجراهای آب و به همین خاطر، شرعه و شریعت از آن مشتق شده اند» (ابن فارس، 1404ق، ج3، ص262). شریعه، شرع و مشرعه بنا به گفته «لسان العرب»؛ به موضعی گویند که از آنجا به سوی محل آب روانه شوند. از این رو، آن چه خداوند برای بندگان وضع نموده؛ از صوم و صلات و حج و نکاح و... شریعت گویند (ابن منظور، 1414ق، ج8، ص175؛ طریحی، 1375، ج4، ص352).

اما در اصطلاح، واژه مشروعیت در متون سیاسی رایج، معادل واژه «Legitimacy»؛ می باشد که این واژه از ریشه لاتینی «Leg» یا «Lex»؛ به معنای قانون گرفته شده است (حق شناس، 1381، ص918). کلمه مشروعیت، هرچند از ماده شرع اشتقاق یافته، اما معنایی که از آن در علم سیاست اراده می شود، غیر از معنایی است که واژه شرع و مشروع در حوزه دین داری دارند.

به عبارت دیگر، مشروعیت در حوزه سیاست به معنای مطابق با شرع و مشروع در چارچوب دین خاص نیست، بلکه اعم از آن بوده و معنای حقانیت و صلاحیت از آن اراده شده است؛ مثلاً وقتی در چارچوب نظام سیاسی، از مبانی مشروعیت آن سؤال می شود، منظور از مشروعیت، شرعی بودن و مطابق با شرع بودن آن حکومت نیست (داراب و کلایی، 1380، ص146).

اساس بحث مشروعیت را این نکته تشکیل می دهد که چون انسان موجودی مختار و صاحب اراده است، کسی نمی تواند بدون پشتوانه قانونی، اراده و اختیار او را محدود کند. نکته اساسی در تشکیل حکومت، کنترل آزادی های فردی و اجتماعی افراد جامعه است. حال به محض اعمال قدرت دولت برای محدود کردن بعضی از آزادی های انسانی، این سؤال مطرح می شود که چرا باید مردم از دولت اطاعت کنند و چرا قوانین حکومتی را محترم بشمارند؟

نکته اصلی در بحث مشروعیت در پاسخ به این سؤال نهفته است که چرا و چگونه و با داشتن چه خصوصیاتی، اعمال حاکمیت و قدرت از طرف گروهی جایز است و آن گروه، مجوز اعمال قدرت و حاکمیت پیدا می کنند و خود را در وضع قوانین و اجرای آن ذی حق می دانند؟ در لحظه ای که توسط حکومت ها، قدرت اعمال می شود، درست در همان زمان، سؤال از مجوز این اقدام است و این در واقع سؤال از مشروعیت است. به عبارت دیگر، حقیقت حکومت در اعمال قدرت ظاهر می گردد و در همین نقطه، مشروعیت حکومت مطرح می شود (لاریجانی، 1372، ص51).

از این رو، مشروعیت همان حقی است که حاکم، پیش از اعمال قدرت باید از آن برخوردار باشد؛ یعنی لازم است که دارای حق ولایت و سرپرستی و مجوزی واقعی باشد تا بتواند در شؤون دیگران دخالت کند (کریمی والا، 1387، ص70). پس می توان این گونه نتیجه گرفت که مشروعیت به معنای ولایت داشتن و حق حکومت از طرف کسی که دارای حاکمیت مطلق و ولایت حقیقی است، می باشد که او خداوند واحد قهار است.

ضرورت وجود امام در نظام امامت

همه فرق اسلامی بر ضرورت وجود امام یا خلیفه اتفاق نظر دارند. اکثر اهل تسنن همچون «اشاعره» و «اهل حدیث» و گروهی از «معتزلیان بصره»؛ این ضرورت را شرعی (قاضی عبدالجبار 1962م، ج20، ق1، ص39) و در مقابل، برخی دیگر از معتزله و نیز همه شیعیان این ضرورت را عقلی می دانند (حلی، 1413ق، ص348). مهم ترین دلیل عقلی که ضرورت وجود امام در جامعه را ثابت می نماید، همان دلیلی است که اثبات کننده لزوم وجود پیامبر در جامعه است (همان)؛ از آن جهت که وجود امام و نصبش از سوی خداوند، لطف در حق بندگان است.

بر این اساس، حضور امام منصوب از سوی خداوند در جامعه، زمینه‌ساز رسیدن به کمال و سعادت انسان می‌شود و از آن‌جایی که لطف، بر خداوند واجب است؛ چون مستلزم حصول غرض و هدف الهی از آفریدن مخلوقات است، لذا وجود و نصب امام در بین بندگان لازم و ضروری می‌باشد (طوسی، 1406ق، ص221؛ حلی، 1413ق، ص348).

علی‌رغم اتفاق متکلمان مسلمان در ضرورت وجود امام، در وجوب نصب امام که آیا بر خداوند واجب است یا بر مردم، اختلاف نظر وجود دارد. نقطه جدایی شیعه از تمامی فرق اهل تسنن در این است که علمای شیعی معتقدند که بر خداوند واجب است که برای جامعه اسلامی امام تعیین نماید. به بیان دیگر، حکمت و لطف الهی مقتضی وجود امام در جامعه است و تنها مرجع ذیصلاح در این عرصه خداوند است. در مقابل، اهل سنت امامت را امری زمینی و آن را محدود به امورات سیاسی نموده و این مسأله را از فروع فقهی دانسته‌اند. لذا این وجوب را مربوط به مردم و اهل حل و عقد می‌دانند و جایگاهی را برای خداوند در انتخاب امام قائل نشدند (فاضل مقداد، 1405ق، ص328).

بنابراین، متکلمان امامیه به اتفاق معتقدند که امامت از اصول اعتقادی و یک مسأله کلامی و عقیدتی است. همان‌گونه که نبوت از مسائل مهم اعتقادی، بلکه پایه دین را تشکیل می‌دهد و فعل خداوند است، امامت نیز به مقتضای رحمت الهی، فعل خداوند می‌باشد. بنابراین، نصب امام بر خداوند واجب است و با التفات و عنایت به ادله عقلی و نقلی فراوان، امامت از دیدگاه مکتب تشیع، منصبی الهی است که به امر خدا و توسط پیامبر(ص) معرفی و اعلان می‌گردد.

روش‌شناسی بحث

مسأله مشروعیت امام، یکی از مباحث علم کلام و ذیل میحث کلام سیاسی بحث می‌گردد. همان‌گونه که علم کلام در اثبات مسائل مختلف از چند روش استفاده می‌نماید، کلام سیاسی نیز چندروشی می‌باشد و از کلام عقلی و کلام نقلی بهره‌مند می‌شود.

کلام عقلی، به مسائلی گفته می‌شود که در استنباط و استدلال بر آن، صرفاً از مقدمات عقلی استفاده شده است و اگر فرضاً به نقل استناد شود، به عنوان تأیید و ارشاد حکم عقل می‌باشد؛ مانند مسائل مربوط به توحید و نبوت، اما در مقابل، کلام نقلی مربوط به مسائلی است که هرچند از اصول دین است و باید به آنها ایمان داشت، ولی نظر به این که این مسائل فرع بر نبوت است، در استدلال بر آنها، از وحی الهی یا روایات پیامبر و ائمه معصومین(ع) استمداد می‌شود؛ مانند امامت و اکثر مسائل مربوط به معاد. البته نباید از این نکته غافل شد که هر یک از نبوت و امامت، دارای دو بعد عامه و خاصه بوده که نبوت و امامت عامه باید به روش عقلی اثبات شوند، اما در نبوت و امامت خاصه، روش عقلی، چندان جایگاهی ندارد و می‌بایست از روش نقلی بهره‌گرفت. بنابراین، روش علم کلام، عقلی نقلی است و اصولاً استنباط، کار عقل می‌باشد، ولی منابع استنباط، عقل و نقل می‌باشند و متکلم از بدیهیات عقلی، آیات قرآن و روایات معتبر استفاده می‌نماید.

مسأله مشروعیت سیاسی مقام امامت در این پژوهش، با تکیه بر کلام نقلی می‌باشد که تحلیل آن ادله نقلی با رویکرد فقه الحدیث بوده است. با استناد به حدیث غدیر و بررسی سندی و محتوایی آن حدیث، سرانجام وجه دلالت این حدیث بر مشروعیت الهی نصب مقام امام فهمیده می‌شود.

بررسی وجوه دلالت حدیث غدیر بر مشروعیت الهی امامت

آنچه در اینجا به عنوان حدیث غدیر مطرح می‌شود، اصل واقعه مهم غدیر خم است که بزرگان امامیه و اهل سنت بدان معتقدند و این واقعه را در کتاب‌های خود به گونه‌های متفاوتی نقل کرده‌اند.

نقل واقعه غدیر

پیامبر اکرم(ص) در سال دهم هجری قصد زیارت خانه خدا را کردند و برای همراهی آن حضرت، اعلان عمومی شد و جمعیت کثیری در معیت و همراهی ایشان راهی مکه شدند که از این سفر رسول خدا(ص) به «الوداع» در روز پنجشنبه، هجده ذی‌حجه در مسیر برگشت به مدینه، فرشته وحی، آیه تبلیغ(1) را بر پیامبر اکرم(ص) نازل کرد. «الشیخ مفید» در این باره می‌نویسد:

فانزل جلت عظمته علیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ یعنی فی استخلاف علی بن ابی

طالب امیرالمؤمنین(ع) و النص بالامامه علیه وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛

فاکد به الفرض علیه بذلک و خوفه من التأخیر الامر فيه و ضمن لذا العصمه و منع الناس منه (مفید، 1413ق(الف)، ج1، ص176).

رسول گرامی اسلام(ص) در انجام فرمان الهی، بدون هیچ درنگی کاروان حاجیان را که از اهل مدینه، بصره، مصر و عراق تشکیل شده بود، در منطقه غدير خم؛ متوقف کرد، آنگاه حضرت بر بلندای جهاز شتران که آماده شده بود، رفتند و با صدای رسا سخنان خود را با حمد الهی و شهادت به وحدانیت خدا و رسالت خود آغاز کردند و سپس فرمودند:

ای مردم، زود باشد که دعوت حق را اجابت کنم. از من و شما سؤال خواهد شد، پس شما چه خواهید گفت؟ مردم گفتند: گواهی می دهیم که تو پیام الهی را رساندی و ما را پند و اندرز دادی و در این راه از هیچ کوششی دریغ نداشتی، پس خداوند تو را پاداش نیکو دهد.

[آنگاه حضرت فرمودند:] من پس از خود چیزی را به شما می گذارم که اگر بدان تمسک کنید، هرگز گمراه نمی شوید، کتاب خدا و عترت و اهل بیت و این دو از هم جدا نمی گردند تا بر من در کنار حوض وارد شوند. [سپس حضرت با صدایی رسا فرمودند:] الستُ اولى بکم من انفسکم؟ همه جواب مثبت دادند.

آنگاه حضرت، بازوی امیرالمؤمنین(ع) را گرفت و آنچنان بالا برد و همه دیدند و در همین حال فرمود: فمن کنت مولاه، فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله (ترمذی، 1403ق، ج5، ص297؛ احمد بن حنبل، بی&تا، ج5، ص347؛ حاکم نیشابوری، بی&تا، ج3، ص110؛ نسائی، 1411ق، ج5، ص131).

حضرت نماز ظهر را اقامه کردند و آنگاه امر کردند تا مردم این مقام عظمی را به ایشان تبریک گویند و درباره عمر؛ نقل شده است که او مسرت و شادمانی خود را در این امر، این چنین اظهار کرد: علی اصبح مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه؛ (قندوزی، 1416ق، ج2، ص249؛ ابن حنبل، بی&تا، ج4، ص281، ابن مغزلی، 1426ق، ص37). در این هنگام حسن؛ خدمت پیامبر(ص) آمد و شعری در مدح علی بن ابی طالب(ع) سرود.

آنچه که از این ماجرای بسیار مهم گذشت، واقعه ای است که مورد تسالم بزرگان امامیه است و این حدیث شریف را با حفظ تمام جزئیات و مقدمات و مؤخرات نقل کرده و به دفاع از آن پرداخته اند (مفید، 1413ق(الف)، ج1، ص175؛ سید مرتضی، 1405ق، ج4، ص130؛ صدوق، 1395ق، ج1، ص238؛ کلینی، 1365، ج1، ص289).

سند حدیث غدير

حدیث غدير از جمله احادیثی است که به صورت متواتر نقل شده است (ابن قتیبه، بی&تا، ص21؛ ابن سعد، بی&تا، ج1، ص245)؛ چنانکه ذهبی؛ در کتاب سیر اعلام النبلاء؛ به متواتر بودن حدیث غدير اعتراف کرده و بیان می کند: هذا حدیث حسن عال جداً و متنه متواتر؛ (ذهبی، 1413ق، ج8، ص335).

این حدیث همانند غزوات نبی اکرم(ص)، به گونه ای در صفحات تاریخ ثبت و ضبط شده که قابل تردید نیست و لکن مخالفان مکتب اهل بیت(ع) درصدد هستند به هر صورتی که شده این دلیل محکم و متقن را مورد خدشه قرار دهند؛ به گونه ای که حتی بعضی از متکلمان اهل سنت خواسته اند در اصل این واقعه مهم تاریخی تردید کنند (ایچی، 1325ق، ج8، ص361) تا بلکه مانع از اثبات امامت و ولایت امیرالمؤمنین(ع) شوند، لکن وجود این حدیث شریف از مسلمات تاریخی است و اکثر محدثان با گرایش های مذهبی مختلف ناقل این حدیث بوده اند و نه تنها در میان صحابه پیامبر اکرم(ص) صد و ده تن این حدیث را نقل کرده اند، بلکه در هر طبقه ای از طبقات، رجال بزرگ علمی و محدثین بوده اند که به این حدیث نظر داشته و آن را نقل نموده اند (امینی، بی&تا، ج1، ص111).

بنا بر نقل صاحب الغدير؛ این حدیث را احمد بن حنبل؛ از 40 طریق، جریر طبری؛ از 2 طریق، جزری مقرئ؛ از 80 طریق، ابن عقیله؛ از 105 طریق، ابوسعید سجستانی؛ از 120 طریق، ابوبکر جعابی؛ از 125 طریق (همان، ص39) و

«ابوالعلاء همدانی»؛ از 250 طریق (همان، ص 149) نقل کرده اند. از جمله کسانی که راوی این حدیث بوده اند، عبارتند از «محمد بن اسماعیل بخاری»؛ (بخاری، بی‌تا؛ ج 4، ص 193-375)، «احمد بن حنبل»؛ (احمد بن حنبل، بی‌تا؛ ج 4، ص 281)، «محمد بن یزید قزوینی»؛ (ابن ماجه، بی‌تا؛ ج 1، ص 45)، «ابو عیسی ترمذی»؛ (ترمذی، 1403ق، ج 5، ص 297)، «ابن عساکر»؛ (ابن عساکر، 1415ق، ج 42، ص 188-187)، «ابن کثیر»؛ (ابن کثیر، 1408ق، ج 5، ص 233-228) و ...

دلالیت حدیث غدیر بر مشروعیت الهی امام

بعد از دقت و بررسی پیرامون حدیث غدیر، به این نکته اساسی پی می بریم که تمام بودن استدلال درباره نصب الهی امامت و رهبری امام علی(ع) توسط این حدیث، دایرمدار لفظ «مولی» است. اگر لفظ مولی به معنای «اولی» باشد، دلالیت حدیث بر امامت حضرت امیر(ع) واضح و آشکار است، ولی اگر معنای دیگری برای مولی احتمال داده شود، در اثبات امامت حضرت امیر(ع) به این حدیث شریف، خلل ایجاد می شود. برای اثبات مدعای خود باید درصدد اثبات این مطلب بود که مراد از مولی در حدیث غدیر، تنها «اولی به تصرف» و یا «سرپرستی و رهبری» باشد و برای رسیدن به این هدف می بایست سه مرحله طی شود:

مرحله اول: دلالیت لفظی و وضع «مولی»؛ مرحله دوم: شواهد موجود در حدیث و مرحله سوم: شواهد خارجی پیرامون حدیث غدیر.

با بررسی هر سه مرحله به این نتیجه نهایی خواهیم رسید که حدیث غدیر دلالتی آشکار بر امامت و نصب الهی این مقام برای حضرت امیرالمؤمنین(ع) دارد.

مرحله اول: دلالیت و وضع لغوی

«مولی» بر وزن مَفْعَل که به معنای اولی، صاحب اختیار و سرپرست می باشد (طریحی، 1375، ج 1، ص 457؛ ابن فارس، 1404ق، ج 6، ص 141) و در قرآن به همین معنا، چنین آورده است: «مَّا وَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ يَتَسَّ الْمَصِيرُ» (حدید(57): 15)؛ ... مقصدتان آتش است که آن (سزاوار) سرپرستی شماست و بد فرجامی است.

متکلمین پیرامون همین آیه، «مولی» را به اعتبار معنای لغوی و به معنای «ولیکم» و یا «اولی بکم» معنا کرده اند (حلبی، 1404ق، ص 214؛ مفید، 1413ق(ب)، ص 27؛ امینی، 1416ق، ج 1، ص 615).

«فخر رازی» در تفسیر خود از «کلی»؛ «جَّاح»؛ «فراء»؛ «ابی عبید»؛ نقل می کند که معنای مولی، اولی بکم است (فخر رازی، 1420ق، ج 29، ص 459). «سیوطی» نیز مولی را در ذیل همین آیه به معنای «اولی بکم» گرفته است (سیوطی، 1416ق، ص 542). «شیخ مفید» و «سید مرتضی» (مفید، 1413ق(ب)، ص 40؛ سید مرتضی، 1410ق، ج 2، ص 268) هم مولی را به معنای «اولی به تصرف» گرفته اند.

از اهل سنت کسانی که مولی را به معنای اولی گرفته اند عبارتند از «بخاری»؛ (بخاری، 1401ق، ج 6، ص 57)، «زمخشری»؛ (زمخشری، 1407ق، ج 4، ص 476)، «طبری»؛ (طبری، 1412ق، ج 27، ص 131) و «ابن جوزی»؛ (ابن جوزی، 1422ق، ج 4، ص 234). «ابن اثیر» در یک جمله کوتاه «مولی» را این گونه تعریف می کند: «کل من ولی امر او قام به فهو مولاة ولیه»؛ (ابن اثیر، 1367ق، ج 5، ص 228)؛ هر کس که سرپرستی کاری را به او واگذار کردند، پس او بر انجامش اولویت دارد.

«تفتازانی» با این که معانی دیگر را برای مولی مطرح می کند، ولی معنای شایع نزد عرب را «اولی» می داند و چون با پذیرش معنای «اولی» دلالیت حدیث غدیر برای امامت حضرت امیر(ع) تمام می شود، به ناچار ادعا به عدم تواتر حدیث کرده است (تفتازانی، 1409ق، ج 5، ص 274، 273).

نتیجه مرحله اول این شد که لفظ مولی دلالت بر معنای «اولی» دارد و لذا حدیث غدیر، مدعای امامیه را در اثبات امامت حضرت امیر(ع) تثبیت می کند.

مرحله دوم: شواهد موجود در حدیث غدیر

در مرحله دوم با ارائه شواهد محکم ثابت می شود که مراد نبی مکرم اسلام(ص) از لفظ مولی، تنها اولی به تصرف است و ایشان نمی توانند معانی دیگری را اراده کرده باشند.

الف) صدر حدیث

رسول خدا(ص) قبل از این که اشاره «ای به معرفی امیرالمؤمنین(ع) بنماید، از حاضرین اقرار گرفتند و فرمودند: «السَّيِّدُ الْأَوَّلِيُّ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»؛ آیا من سزاوارتر بر شما از خود شما نیستم؟ همگی گفتند: آری و با این اقرارگرفتن به این آیه مبارکه اشاره داشتند: «الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب(33): 6).

آنچه از این آیه استفاده می شود این است که پیامبر در همه مواردی که از طرف دین اسلام برای مردم، ولایت و حق تصرف ثابت شده است، نسبت به مردم، اولی به خودشان است؛ یعنی حق ولایت پیامبر(ص) و اعمال تصرف از ناحیه ایشان در کلیه امورات مردم، مقدم بر حق خود مردم می باشد. آنگاه حضرت با «فَاء» تفریع جمله معروف خود را عطف بر همین جمله کرده و فرمودند: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

همین استعمال فاء تفریع و عطف بر جمله سابقه دلالت بر این دارد که جمله سابق، مفسر معنای حدیث غدیر است؛ به این معنا که پیامبر(ص) این چنین اراده فرمودند که همان مقامی را که خداوند به من عنایت کرده تا سرپرست شما باشم، همان مقام برای علی بن ابی طالب(ع)، بعد از من ثابت است (مفید، 1413ق(ب)، ص31؛ سید مرتضی، 1411ق، ص444؛ صدوق، 1403ق(الف)، ص73؛ حلبی، 1404ق، ص215؛ اسکافی، 1402ق، ص215).

مردم هم با امیرالمؤمنین(ع) به فرمان رسول خدا(ص) با استناد به همین معنا بیعت نموده و با لقب «امیرالمؤمنین» بر آن حضرت سلام داده و به ایشان تبریک گفتند و اشعاری نیز در این زمینه در همان مکان سروده شد.

«شیخ صدوق» پیامون حدیث غدیر بیان دقیقی دارد که جا دارد بدان اشاره ای شود. ایشان بعد از دسته بندی روایات غدیری، دو دسته اخبار را ذکر می کند که یکی اخباری است که تمام مسلمین بر آن اتفاق نظر دارند و لکن مخالفین امامیه معنای ظاهری را رها کرده و معنای خلاف ظاهر را تأویل کرده اند و دسته دوم اخباری هستند که مخالفین قبول ندارند. آنگاه می فرمایند:

«إِنَّا وَمُخَالَفِينَا قَدْ رَوَيْنَا عَنْ النَّبِيِّ(ص) أَنَّهُ قَامَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ وَ قَدْ جَمَعَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَسْتَلِسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ بَلَى: قَالَ(ص): فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرَ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ».

ایشان می نویسند ابتدا می بایست در روایتی که مورد اتفاق است، نظر کرد و جواب داد که چرا پیامبر(ص) فرموده است: «أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ آنگاه در کلمه مولی که در جمله «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» آمده دقت نظر شود. سپس می گوید: «و نظرنا فيما يجمع له النبي(ص) الناس و يخطب به و يعظم الشأن فيه فإذا هو الشيء لا يجوز ان يكونوا علموا فكرره عليهم و لا شيء لا يفيدهم بالقول فيه معني لأن ذلك في صفة العايب و العيب عن رسول الله(ص) منفي».

نظر این بزرگوار این است که همان روایتی که بر آن اتفاق نظر وجود دارد، ما را رهنمون می سازد که رسول خدا(ص) در صد معرفی امام و پیشوای امت اسلامی است؛ چون جمع کردن مردم در آن هوای گرم و سوزان یقیناً برای مطلب مهم و سرنوشت ساز بوده است و ممکن نیست حضرت در چنین شرایطی موضوع معلوم و یا نامشخصی را بگوید که از گفتن آن سودی عاید آن مردم نگردد (صدوق، 1403ق(الف)، ص68).

ب) ذیل حدیث

پس از جمله «فمن كنت مولاة فهذا على مولاة»؛ رسول خدا(ص) فرمودند: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؛ و این دعا تنها ملائم با ادعای امامیه است که مولی را به معنای اولی گرفته اند و این که معتقدند حضرت درصدد معرفی علی بن ابی طالب(ع) به عنوان امام و پیشوای امت اسلامی پس از خود بوده اند و پس از اعلام آن در حق دوست داران و پیروانشان این چنین دعا نمودند.

پی نوشت:

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده(5): 67).

منابع و مأخذ

1. قرآن کریم.
2. ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابه، دار الكتاب العربی، بیروت: بی&rm؛تا.
3. -----، النهایه فی غریب الحدیث، ج5، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، 1367.
4. ابن جوزی، عبدالرحمن علی بن محمد، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج4، بیروت: دار الكتاب العربی، 1422ق.
5. ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، ج1، بیروت: دار صادر، بی&rm؛تا.
6. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج42، بیروت: دار الفکر، 1415ق.
7. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج3و6، قم: انتشارات دفتر تبلیات حوزه علمیه قم، 1404ق.
8. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، بی&rm؛جا: مؤسسه الحلبی، بی&rm؛تا.
9. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، البدایه و النهایه، ج5، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1408ق.
10. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن، ج1، بی&rm؛جا: دار الفکر، بی&rm؛تا.
11. ابن مغازلی، علی بن محمد، مناقب علی بن ابی طالب7، بیروت: دار الأضواء، 1424ق.
12. -----، مناقب علی بن ابی طالب7، بی&rm؛جا: انتشارات سبط النبى9، 1426ق&rm؛.
13. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج8، بیروت: دار صادر، ج3، 1414ق.
14. احمد بن حنبل، مسند، ج4و5، بیروت: دار صادر، بی&rm؛تا.
15. اسکافی، ابوجعفر، المعیار و الموازنه، بیروت: بی&rm؛تا، 1402ق.
16. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج1، قم: مرکز الغدیر، 1416ق.
17. -----، ترجمه الغدیر، جمعی از نویسندگان، ج1، تهران: بنیاد بعثت، بی&rm؛تا.
18. ایجی، میرسید شریف، عضد الدین، شرح المواقف، ج8، قم: الشریف الرضی&rm؛، افسست قم، 1325ق.
19. بخاری، محمد بن اسماعیل، تاریخ کبیر، ج4، دیار بکر: المکتبه الاسلامیه، بی&rm؛تا.

20. -----، صحیح البخاری، ج6، بی&lr؛جا: دارالفکر، 1401ق.
21. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن، ج5، بیروت: دار الفکر، ج2، 1403ق.
22. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، قم: افست، 1409ق.
23. ثعلبی، احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج10، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1422ق.
24. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی، ج3، بی&lr؛جا: دار المعرفه، بی&lr؛تا.
25. حسکانی، عیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، ج1 و2، بی&lr؛جا: مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، 1411ق.
26. حق&lr؛شناس، علی&lr؛محمد، فرهنگ معاصر انگیزی به فارسی هزار، تهران: فرهنگ معاصر، 1381.
27. حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف فی الکلام، قم: انتشارات الهادی&1404، بی&lr؛ق.
28. حلّی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح و مقدمه و تحقیق و تعلیقات از آیةالله حسن&lr؛زاده آملی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ج4، 1413ق.
29. داراب&lr؛کلاپی، اسماعیل، درآمدی بر فلسفه سیاسی، قم: بوستان کتاب، 1380.
30. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج8، بیروت: مؤسسه الرساله، 1413ق.
31. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج4، بیروت: دار الكتاب العربی، ج3، 1407ق.
32. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس، قم: انتشارات هادی، 1405ق.
33. سید مرتضی، الشافی فی الامامه، تحقیق و تعلیق سید عبد الزهراء حسینی&lr؛، ج2 و4، تهران: مؤسسه الصادق&lr؛7، 1410ق.
34. -----، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق سیداحمد حسینی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی&lr؛1411، بی&lr؛ق.
35. -----، رسائل، ج4، قم: دار القرآن الکریم، 1405ق.
36. سیوطی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات، 1416ق.
37. -----، الدر المنثور، ج2، قم: کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی&1404، بی&lr؛ق.
38. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، دوم، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1403ق(ب).
39. -----، کمال الدین و تمام النعمه، ج1، تهران: انتشارات اسلامی، ج2&1395، بی&lr؛ق.
40. -----، معانی الاخبار، اول، جامعه مدرسین، قم&1403، بی&lr؛ق(الف).
41. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مکتبه النشر الاسلامی، ج5، 1417ق.
42. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج1، مشهد: نشر المرتضی&1403، بی&lr؛ق.

43. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج10، تهران: ناصر خسرو، 1372.
44. طبری، محمد بن جریر، المسترشد، قم: مؤسسه الواصف، 1415ق.
45. -----، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج27، بیروت: دار المعرفه، 1412ق.
46. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، ج1 و4، تهران: کتاب&lr؛فروشی مرتضوی، چ3، 1375.
47. طوسی، محمد بن&lr؛حسن، الاقتصاد، فیما يتعلق بالاعتقاد، بیروت: دار الأضواء، چ2، 1406ق.
48. -----، الامالی، قم: دارالثقافه للطباعه و النشر و التوزیع، 1414ق.
49. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، ج1، تهران: چاپخانه علمیه، 1380ق.
50. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: انتشارات کتابخانه آیةالله مرعشی، 1405ق.
51. فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر الکبیر(مفاتیح الغیب)، ج29، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ3، 1420ق.&lr؛&lr؛
52. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج1، قم: هجرت، 1410ق.
53. قاضی، عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، تحقیق جرج قنوتی، قاهره: الدار المصریه، 1962م.
54. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج19، تهران: ناصر خسرو، 1364.
55. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، ج2، بی&lr؛جا: دار الاسوه للطباعه و النشر، 1416ق.
56. کریمی&lr؛والا، محمدرضا، مقارنه مشروعیت حاکمیت در حکومت علوی و حکومت&lr؛های غیر دینی، قم: بوستان کتاب، 1387.
57. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج1 و8، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1365.
58. لاریجانی، محمدجواد، نقد دینداری و مدرنیسم&lr؛، مجموعه مقالات، تهران، انتشارات اطلاعات، 1372.
59. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج2، قم: منشورات دارالهجره، چ2، 1404ق.
60. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج3، تهران: امیرکبیر، چ4، 1360.
61. مفید، محمد بن&lr؛محمد، الارشاد فی معرفه الحجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید، 1413ق(الف).
62. -----، اقسام المولی فی اللسان،&lr؛ قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، 1413ق(ب).
63. نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، ج5، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1411ق.
64. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تهران: نشر صدوق&lr؛، 1397،&lr؛&lr؛.

نویسندگان:

غلامرضا بهروزی&lr؛لک: دانشیار دانشگاه باقر العلوم(ع)

عباس مقدادی داودی: دانش&irm;آموخته سطح سه حوزه علمیه قم

فصلنامه حکومت اسلامی شماره 83